

مثل قبل

زهره از خواب که بیدار شد با یک بسته کادو از اتاق بیرون آمد. مریم که داشت با یکی از عروسک‌هایش بازی می‌کرد، با دیدن کادو در دست زهره کمی تعجب کرد. زهره کادو را به مریم داد و گفت: «مریم جان! این روزها شاید به اندازه قبل نتونم باهات بازی کنم اما به همون اندازه دوستت دارم و دوست دارم خوشحال باشی، این‌ها رو برای تو گرفتم تا وقتی که حوصله‌ات سر رفت، بری سراغشون»

مریم کادو را باز کرد و از دیدن کتاب رنگ‌آمیزی و کتاب‌های داستان کلی خوشحال شد. زهره به مریم گفت: «میخوای الان برات یه کتاب بخونم؟» مریم با خوشحالی گفت: «بله»

مریم از قصه‌ی قشنگی که خواهرش برایش می‌خواند، خیلی خوشش آمد.

از وقتی ماه رمضان شده بود زهره کمتر با مریم بازی می‌کرد. مامان می‌گفت: «مریم جان، اولین سالیه که خواهرت باید روزه‌هاش رو کامل بگیره، برای همین ممکنه نتونه مثل قبل با تو بازی کنه». اما مریم دوست داشت از صبح تا شب با خواهر بزرگ‌ترش، زهره بازی کند.

یک روز بعد از ظهر که زهره خواب بود و مریم هم حسابی حوصله‌اش سر رفته بود، زنگ در را زدند و خریدهای اینترنتی مامان را برایش آوردند. مریم به مامان کمک کرد و بخشی از خریدها را جا به جا کرد، اما یک بسته بود که در آن بسته بود. مامان گفت که سفارش زهره‌است و هر موقع از خواب بیدار بشود، خودش باز می‌کند. بعد هم بی‌صدا بسته را برد و توی اتاقی که زهره خواب بود، گذاشت.



عاطفه زینلی نیا

نگین حسین زاده